

## کامیار عابلی

(ماسال)

## شخصیت سهراب در شاهنامه

در روزگار پادشاهی کی کاووس، شاه نالایق و تندخوی سلسله گیانیان، رستم روزی به عزم شکار و استراحت راهی دیاری دور می‌شود. قضای گردون او را به شهر سمنگان می‌کشاند و با دخت حاکم، تهمینه، پیمان زناشویی می‌بندد. از ازدواجی که تنها یک شب دوام می‌یابد، سهراب پدید می‌آید. زمانی کوتاه نمی‌گذرد که سهراب جوانی رشید می‌شود و در پی نام و نشان، هنگامی که مامش نام پدر و نیاکان پدرش را می‌گوید، و برای به تخت نشاندن رستم، با سپاهی گران به ایران می‌تازد. ناشناخته و ناهنگام، پدر و پسر رو در روی هم به ستیزه می‌پردازند و البته که حزم و دوراندیشی رستم پیر برغرور و قدرت سهراب جوان فائق می‌آید و پدر، ناآگاهانه پسر را پهلوی می‌درد. این پایان غم‌بار داستان رستم و سهراب است.

شخصیت سهراب و نیاکان او، از جمله نیک‌ترین شخصیت‌های شاهنامه‌اند. خاندانی که در آن‌ها جوانمردی و محبت موج می‌زند و اگرچه بارها و بارها از دست امیران و شاهان جفا می‌بینند اما روزگار را به نیک‌خواهی پشت سر می‌گذارند و فروتنی و شرم پیشه می‌کنند. در ورای این فروتنی و آزرمت البته که قدرتی گرانبار نهفته است. از نیرم گرفته تا سهراب، نیرویی اهورایی و جاودان این سلسله را پایدار ساخته و از ایشان چهره‌ای سراسر مردانه به یادگار گذاشته است. این شعله‌های قدرت و پهلوانی از کون‌کی در ایشان دیده می‌شود مگر نه اینکه:

«چو یکماه شد همچو یکسال بود  
چو سه ساله شد ساز میدان گرفت  
چو ده ساله شد زان میان گسی‌نود  
برش چسبون بر رستم زال بسود  
به پنجم دل شیر مردان گرفت  
که با وی توالت نبرد آزمود»

راستی را، هدف استاد سخنور طوس از ساختن و پرداختن چنین شخصیت‌هایی چه بوده است؟ آنچه که به نظر می‌آید این است که در آثار ملی و میهنی ادبیات جهان (و به ویژه ایران)، اسطوره‌های نیکی و پاکی وجود داشته‌اند که گرچه انسانهای کاملی نبوده‌اند اما الگوهای کمابیش کامل در

میان مردم به شمار می‌آمده‌اند. مقصود فردوسی، متبلور ساختن صفات و اخلاق نیکو و مردانگی در قالب این شخصیت‌ها بوده است و اضافه بر آن، حوادثی که دست تقدیر بر سر این پهلوانان می‌آورد و بلایای معنوی و روحی که می‌کشند، به حوادث رنگ و بویی جاودان داده است. فردوسی همچنین خواسته است تا حرص، زیاده‌طلبی و شهوت پادشاهان سبک‌مغز و روباه‌صفتی چون افراسیاب و کاووس، در لفافه قصه‌ای بس جاودانه اما جانگداز، در میان قهرمانانی که اسیر قهر پادشاهان و طبیعتند، به نمایش بگذارد. پدر نادانسته پسر را می‌کشد، دلدادگان از وصل هم محروم می‌مانند و به تیغ جفا گرفتار می‌آیند و...

در این غم‌نامه، هنگامی که شخصیت سهراب (وبه‌گونه‌ای عامتر او و نیاکانش) را مورد تدقیق و تحقیق قرار می‌دهیم، می‌توانیم سه ویژگی بارز برای او متمایز کنیم: خردمندی و نیک‌طینتی - قدرتمندی و نیروی افسانه‌ای - پاکدامنی و عظمت.

یکم - خردمندی و نیک‌طینتی

این صفت از صفات برجسته سهراب و دودمان اوست. هنگامی که جوانند نیک‌طینتی در ایشان، بارز است و در میان‌سالی و پیری خردمندی! هنگامی که سهراب نوجوانی رشید و بالغ می‌شود، بی‌درنگ از پدر و نیاکانش می‌برسند:

هز نغم گیم و ز گداین گهر چه گویم چو پرسد کسی از پدر،

و هنگامی که خود را فرزند رستم جهان پهلوان می‌یابد و آوازه خردمندی او را می‌شنود و سببیت و نابخردی افراسیاب و گی‌کاووس را می‌بیند، برای غلبه بر این دو اندیشه می‌کند تا پدر را به تخت بنشاناند اما نیک‌طینتی سهراب آنقدر است تا بتواند جوان در عین حال زورمند چو را به خاک بنشانند. آنگاه که سهراب به جنگ گی‌کاووس می‌رود، افراسیاب، این پیر مکار شاهنامه، او را در حلقه‌ای از جاسوسان و منبیهان می‌نهد تا نتواند پدر را بازشناسد.

«پسر را نیاید که داند پدر ز یونسد جان و ز مهر گهر»

و هنگامی که پشت پهلوانان را با خاک آشنا می‌کند، از روی همین نیک‌طینتی است که ایشان را آزاد می‌گذارد.

دوم - قدرتمندی و نیروی افسانه‌ای

این صفت در رستم و فرزندش سهراب رنگ برتری دارد. آنجا که سهراب، آهنگ جنگ و ستیز دارد، او را شایسته و بلکه بایسته است تا اسبی گزین کند. اسبان مختلف از هر نژاد آزموده می‌شوند اما:

«به زوروش بسی است زیبا شکست نیامدش شایسته اسبی بدست»

سپس اسبی درخور، که از نژاد رخش است، به دست می‌آید؛ به ایران

می‌تازد و رو در روی با دژی سپیدنام، که امید ایرانیان بدان است با پهلوانی به نام هجیر به مصاف می‌ایستد. هجیر البته با لاف و گزاف خود، کاری از پیش نمی‌برد و سهراب

«ز زین بر گرفتش به کردار باک  
بزد بر زمینش چو یک لخت کوه  
سهراب همچنان به پیش می‌تازد و مبارز می‌طلبد.

«برون آمد و رای نلورد کرد  
بیامد نما تا به قلب سپاه  
به کردار گوران ز جنگال شیر  
سوم - پاکدامنی و عفت

رستم، پدر سهراب، پاکدامنی را به غایت داراست، هنگامی که بنده‌ای و؛  
«پس بنده اندر یکی ماهروی  
چون خوشید تابان پراز رنگ و بوی»

در شب ظلمانی به بالین رستم می‌آیند و آن ماهرو یا همان تهمینه به او اظهار علاقه و عشق می‌کند، اگرچه؛

«از او رستم شیر دل خیره ماند  
بر او بر جهان آفرین را بخواند»

اما نجابت و پاکدامنی را از کف نمی‌دهد و؛

«بفرمود تا موبدی پسر رستم  
بیامد بخواهد ورا از بند»

سهراب نیز که فرزند چنین پدری است، چون بزرگ می‌شود، بانگ برمی‌دارد که کیم و از کدام تخمه‌ام؟  
و خطاب به مادر می‌گوید:

«که این پریش از من تو داری نهان  
لعلم ترا زنده اندر جهان»

در نبرد با گردآفرید، گرچه نمی‌داند که رقیبش، دختری پریچهر است و او را شکست می‌دهد اما آنجا که

«چو رخسار بنمود سهراب را  
یکی بوستان بود اندر بهشت  
دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان  
ز خوشاب بگشود غساب را  
به بالای او سرو دهقان نکشت  
سو گفتمی همی بشکند هر زمان»

بر او امان می‌دهد و او را رها می‌سازد، با وجود اینکه این اولین و آخرین نغمه عشقی است که در دل او جوانه می‌زند اما آن نیز از پهلوانی دل‌آگاه و جوانمرد ساخته ناید.

سهراب به راستی کیست؟ جوانی برومند که هرگز پدرش را ندیده و با او به مصاف می‌ایستد؟ یا انسانی که چون از تخمه پهلوانان و یلان است و تنها سوای نام و جاه او را به سرزمین پدرانش می‌کشاند؟ البته شخصیت سهراب

وزای این سخن‌هاست اما آیا فردوسی طوسی را منظور چه بوده است؟ رستم به ناگهان و تصادف با دختر شاه سمنگان پیمان زناشویی می‌بندد. پیمانی که تنها و تنها یک شب دو دل‌داده رابه هم پیوند می‌دهد. دکتر رضا براهنی عقیده دارد که: «تهمینه موجودی است در پشت پرده»، در واقع از او به عنوان یک شیئی استفاده شده است. او وسیله قرار گرفته تا ساخت تاریخی ایران که مبتنی بر پسرکشی است، بیان شود. در واقع تاریخ مذکور، عبارتست از نگه داشتن زن در پشت صحنه، آوردن مردها بر روی صحنه، کشته شدن جوان به وسیله پیر و ابقای قدرت پیره<sup>۱</sup> این موضوع البته قابل توجه است که رستم با دختر یکی از دشمنان همیشگی کشورش، البته در زمان صلح، ازدواج می‌کند و تقدیر چنین است که فرزندی که از این ازدواج حاصل است بعدها بوسیله خود او، از پای درآید. و این موضوع روشن می‌شود که به شخصیت زن در شاهنامه بسیار کم‌بها داده شده وزن، اگرچه از خاندان دشمن هم که باشد، می‌تواند فرزندی از ایرانیان را درخود پیورود اما نژاد تنها از مرد باقی می‌ماند و بس! البته ریشه این تبعیض را باید در ایران باستان و قبل از آن در ساختار اجتماعی کهن اسطوره‌های ایرانی جستجو کرد.

آخرین امید اردوگاه ایرانیان، رستم جهان پهلوان است. گرچه او از کاووس، سخت دل آزرده است اما جوانمردی‌اش هرگز به او اجازه نمی‌دهد تا در این موقعیت خطیر، سپاه ایران را تنها گذارد. قصد میدان می‌کند. او ناشناخته در برابر فرزند خویش قرار می‌گیرد. البته این بدیهی است که سهراب، جوان است و زورمند و «جویای نام آمده است و قدرتش، شگفتی رستم را برمی‌انگیزد اما نیروی تعقل او را نمی‌شکوفاند تا احساس کند که این نیروی بسیار، جز در خاندان او جمع نمی‌آید.

در نبرد اول جوانی سهراب بر فرسودگی رستم فزونی می‌یابد اما در نهایت حيله‌ای که رستم، ناجوانمردانه به کار می‌بندد، قتل سهراب را موجب می‌شود و در این میان نوشدارو به چه کار آید که رستم درعین شجاعت و دلاوری، ناگزیر باید ناجوانمردی و دون صفتی کاووس را به جان بخرد و فرزند خویش را از گف بدهد.

«که سهراب شد زین جهان فراخ  
همی از تو تابوت خواهد نه کاخ»

یکی از کسانی که درباره تراژدی رستم و سهراب تحقیق کرده (خانم مهین تجدد) عوامل دخیل در این تراژدی را که به مرگ سهراب بدست رستم منجر می‌شود، سه دلیل می‌داند: «افراسیاب، که بوسیله هومان و بازمان در این ماجرا نقش اصلی را بازی می‌کند. هجیر پهلوان، از روی علاقه به رستم و بیم اینکه مبادا به رستم گزندی برسد و عامل سوم، تقدیر است که پیوسته در تراژدی‌ها نقش اساسی را برعهده دارد.<sup>۲</sup>

علاوه بر این سه عامل، زشتکاری کاووس، که از فرستادن نوشدارو ابا

می‌کند و خود رستم، باری از این حادثه را به‌گردن دارند. او، حتی با درخواست های مکرر سهراب، از گفتن نام و نشان خودداری می‌کند و نام را به راستی ترجیح می‌دهد و زمانی که سهراب، به شمشیر و عطفه فرزندی، حریف را پدر می‌پندارد و از او حقیقت را می‌طلبد،

دچین داد پاسخ که رستم نیم  
هسم از تخمه سام نیرم نیم  
که او پهلوانست و من کهستم  
نه با تخت و گاهم نه با انرم

پس سهراب که قدرتمندترین فرد داستان است، در عین حال مظلوم‌ترین ایشان نیز به شمار می‌آید. وی قربانی از پیش مشخص شده‌ای می‌شود که مرگ را از همان آغاز برایش رقم زده است. سهراب، در حقیقت محکوم ابدی تزویر و ریاکاری است و درجهان نه اولین است و نه آخرین، اما قصه فرجام او، البته دلخراش‌ترین است. انسانی که محکوم است در خردی، پدر خویش را نبیند و قدرتش مقهور دسیسه شوم و زشت فرجامی شود و سرانجام نادانسته، بدست پدر خویش گشته شود و سوگ مرگ او، در نظر من، از گشته شدن سیاوش دلخراش‌تر و جانگاه‌ترست. زیرا اگر کاووس پسر را از خویش می‌راند، می‌تواند خود را اینگونه تبرئه کند که خود پسرش را بدست خویش نکشته و او در دیار ترکان به‌علم رهسپار گشته، اما رستم داستان ما، خود را چگونه راضی کند که پسر را بدست خویش پهلو دید! دل‌آگاهان می‌دانند که آن نخستین، در حقیقت مرگ آگاهانه پسر را خواستن است و این يك، پسر را ناآگاهانه کشتن! هرچند، این اخیر، آنچنان دردناک است که «دل نازک از رستم آید به‌خشم». باری چه توان کرد که خوبی و زشتی نیز، زندگی هست و مرگ نیز و

«اگر مرگ داد است بیداد چیست؟  
ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟»

## حواشی

- ۱- از تاریخ مذکر، دکتر رضا براهنی به‌منقل از فردوسی، زن و تراژدی به کوشش ناصر حریری - کتابسرای بابل - ۱۳۶۵ مقاله آقای براهنی.
- ۲- از مقاله خانم مهین تجدد در کتاب فردوسی، زن و تراژدی، به کوشش ناصر حریری.

### نامه بی‌امضا از کرمان

آقای ایرج افشار - درگذشتت نوجوان بالغ «آینده» را به شما و کلیه اعضا و خانواده آن گرامی مجله تسلیت عرض می‌نمائیم.  
۶۹۱۰۵